

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۷/۰۴

### تفاوت نهضت ترجمه اول و دوم

نهضت ترجمه نخست ما به سنت تحویل رفت و نهضت ترجمه دوم آن به علوم انسانی امروز بدل شد. موفق به فهم موثری از خویشتن و دیگری نشدیم، فلذا پیامدها و آثار سنت را اشتباه فهمیدیم. بزرگان ما از دل نهضت ترجمه نخست، سنت موثری درآوردند ولی ما از نهضت ترجمه دوم سنتی را شکل ندادیم که هم پایه با سنت تاریخی خودمان باشد. این نه تنها ما را در فهم امروز ناتوان کرد، بلکه حتی در شناخت سنت برآمده از نهضت ترجمه اول نیز ناتوان ساخت.

### زمینه پدیداری نهضت ترجمه اول

حال نهضت ترجمه نخست از فهلویات، متون فارسی میانه و حکمت خسروانی و دیگر شقوق اندیشه ایرانی آغاز شد و در ادامه و با تأخیر از این اتفاق بود که آثار یونانی ترجمه شدند و اهمیت بالایی پیدا کردند. پس ریشه نهضت ترجمه نباید به یونان محدود شود.

زمینه نهضت ترجمه را اگر ندانیم، فهم موثری از آن نخواهیم داشت؛ ما در جهان اسلام شاهد نهضت ترجمه هستیم، دقیقاً در عصر عباسی که از دوران انتقال حکومت هم گذشته‌ایم و شاهد شکل‌گیری یک امپراتوری بزرگ هستیم. این امپراتوری اسلامی، متن پایه است که مقدس می‌باشد و دست‌مایه‌ی بسیاری از مناسبات قرار گرفته. این حکومت یکی از سریع‌ترین نرخ‌رشد‌ها در تبدیل به امپراتوری را داشته است و این امپراتوری با نیل به ایران که خود صاحب امپراتوری است رخ داد. فلذا این ساز و کار امپراتوری، از ایرانیان اخذ می‌شود که در حوزه دیوان‌سالاری و فن‌سالاری مورد تقلید قرار گرفت. بنابراین اینجا مجموعه از دیوان‌سالار و فن‌سالار لازم بوده و متن در کانون آن بوده است، لکن متن پایه بودن این حکومت، ساز و کار اداری این سیستم را رقم می‌زد، پس باید به گونه خاصی از این محتوا تفسیر داشت. اینجاست که آنها به سوی متافیزیکی متن می‌روند تا عقلی داشته باشند که بتوانند متن را به موقعیت مدنظرشان انتقال دهند. نیاز امپراتوری به نظامات آگاهی‌ای که امکان گسترش رویکرد به متن را فراهم آورد، مشهود بود و اینجاست که در عهد هارون الرشید از پس اداره برنمی‌آید و شروع به واردات آگاهی می‌کنند. در همین نقطه است که نهضت ترجمه شکل می‌گیرد.

## ▼ نهضت ترجمه اول؛ تلاشی برای هم‌افقی عقل و نقل



از دل نهضت ترجمه، سنتی برآمد که مهم‌ترین سنت در حوزه علوم انسانی در معنای عام کلمه می‌باشد که در تاریخ تأملات انسانی، تا این حد، عده و عده زیادی متمرکز بر روی توسعه آن بودند. یعنی این سنت مدرسی هزارساله، هم اندیشه‌وران مسلمان و هم مسیحی و یهودی را در خود دارد. مسلمانان فقه، مسیحیان الهیات و یهودیان اخلاق و عرفان را عمدتاً گسترش دادند. همه اینها از روش‌شناسی کم و بیش مشابهی استفاده میکنند.

هیچگاه در تاریخ بشر، چنین اتفاقی نیفتاده که با یک روش‌شناسی تقریباً مشترک و در بازه زمانی هزارساله، در گستره‌ی کاملاً فراخ، استعداد آدمی در حوزه‌هایی غیر از علوم طبیعی و دقیقه، همگی یکجا جمع بشود و حرکت کلانی را پیش ببرد. فلذا سنت اسکولاستیک بسیار متمرکز و بزرگ است. یعنی همه برای هزارسال، یک کار کردند.

هیچ سنت مدرسی‌ای به مثابه یک نظام فراگیر و گسترده به عصر کنونی راه پیدا نکرد، در حالی که سنت مدرسی شیعیان، علاوه بر اینکه ساختار حکومتی ایجاد کرد، درحالی که حوزه‌های علمیه جای دیگر نداریم و اگر داریم حالت نمایشی دارد. مشخصاً باید به نومدرسی‌گری شیعه پردازیم که با شیخ انصاری آغاز شد. سنت مدرسی میگوید از عقل برای فهمیدن نقل استفاده کن! به زبان دانش هرمنتوتیک جدید هستی‌شناسی جدید، از شما میخواهد که افق آگاهی خودتان را به افق آگاهی درون متن نزدیک کنید تا از این امتزاج آفاق، مسائل شما حل شود. اینگونه است که برای گشایش در مسائل، تلاش میشود.

عقل مدرسی، پیامد یک برهم کنش عقل و نقل است. عقل مدرسی ناشی از تلاش دیالکتیک است برای ایجاد ارتباط میان حاملان آگاهی فارغ از وحی و آنچه از وحی بر ما ظاهر میشود.

## ▼ فقه و کاتولیک دو گرایش کانونی در اسلام و مسیحیت

سنت مدرسی ما مسلمانان پیش از هر چیز، در نظام آگاهی‌ای تجلی یافته که در کانون آن فقه قرار دارد، اما سنت مدرسی در نظام آگاهی قرون وسطی ظهور یافته که کانون آن انگاره‌های الهیاتی کاتولیکی هستند. پیش از اینکه ما عقل را به کار فهم نقل بیاوریم، مواجهه ما با نقل چگونه بود؟ نوعی از نقل‌گرایی بود که رویکردی ظاهری بود و دکتترین معرفتی جامعی نداشت.

پس روند معرفتی ما در نهضت ترجمه‌ها چنین بوده است؛ نقل‌گرایی پیش از نهضت اول، سپس فقه‌گرایی بر اثر نهضت اول و سپس روشنفکری دینی بر اثر نهضت دوم.

روند مسیحیان چگونه بوده: ارتدوکس، کاتولیک، پروتستان‌تیسیم. آنها بیش از متن، نهاد کلیسا در معنای فیزیکی و علوم اجتماعی آن است. پس آنها نیز از رویکردهای عقل‌گرایی کاتولیکی به اصلاحات پروتستانی رسیده‌اند.

بنابراین اشتباه نخواهد بود که اگر سنت فقهی خودمان را از چشم‌انداز ظرفیت‌های کاتولیکی‌اش به بحث بگذاریم. الهیات کاتولیک با فقه اسلامی به لحاظ خاستگاه معرفتی، همزاد هستند با این تفاوت که یکی بر عمل تمرکز دارد و دیگری بر نظر، اما چون مسیری مشترک داشتند، میتوانیم از چشم‌انداز هرکدام به دیگری نگاه کنیم. یعنی مثلاً از بضاعت شناختی کاتولیزیسیم، میتوانیم برای تاریخ تحولات فقه خودمان استفاده کنیم. البته اینها خودشان ناظر به هم نبودند، بلکه ما هستیم که اینها را در نسبت باهم مطالعه میکنیم.

## ▼ نقشه جهان از حیث دینی-تمدنی چگونه است؟



دو حوزه زبان‌شناسی بزرگ در میانه جهان وجود دارد که از شرق به غرب کشیده شده که یکی با مسامحه بالاتر و دیگری با مسامحه پایین‌تر است. آنچه بالاست، هند و اروپایی است که خاستگاه تمدن‌هاست مثل مدرسه و آوری نگاه تمدن یونان، ایران، هند و آنچه از شمال آفریقا در غرب ایران است، زبان‌های سامی دارند و خاستگاه ادیان ابراهیمی است.

تمدن اسلامی به عنوان یک دین ابراهیمی که شکل گرفت، به سرعت به ایران کشیده شد و از ملاقات آگاهی تمدن شناختی هند و اروپایی با آن آگاهی سامی در نسخه عربی-اسلامی‌اش بود که این تمدن اسلامی شکل گرفت. شکل‌گیری تمدن اسلامی، بر روی میراث ایران سوار شد اما این را در چارچوب اندیشه اسلامی بازسازی کرد. این کانونی بودن فقه در تمدن اسلامی، پیامد ارتزاق از اندیشه ایرانی در ارتباط با کانونی بودن متن در عصر جدید است. بعد از اندیشه اسلامی پس از نهضت ترجمه اول، ما با تمدنی مواجه هستیم که تلاش میکند دوگانه‌ها را به یگانگی و وحدت برساند. زمینه تاریخی منجر به ترکیب دین و تمدن با یکدیگر که منجر به تمدن اسلامی شده بود، ذاتی این تمدن ایرانی بوده است که همواره میل به حد وسط‌گرایی داشته است و قائل بوده است که عقل به معنای حد وسط گرفتن از موقعیت‌ها است و جالب است که سنت مدرسی نیز با این حد وسط‌گرایی همراه است، یعنی فقه تلاش میکند واسطه‌ای باشد برای میان امر زمینی و امر آسمانی.

### 📌 نهضت ترجمه دوم در عصر جدید

در کانون تأملات غربی، الهیات قرون وسطی و فلسفه عصر نوزایی قرار دارد اما در کانون تأملات ما فقه قرار داشت. علوم انسانی دل‌مشغول تشخیص نظامات آگاهی‌ای است که ژنوم فلسفی دارد. این آگاهی جدید در نهضت ترجمه دوم با سنت ما هماهنگ نبود و امروز با توسعه علوم انسانی در میان ما، شاهد برساخت مصنوعی سنت در جامعه اسلامی هستیم. مثلاً آیا فارابی در وجه فلسفی‌اش در سنت ما این اهمیتی که امروز دارد را داشت؟ یا اینکه آیا ابن‌سینا هدف اصلی‌اش فلسفی بود یا فقه را در غایت دنبال میکرد؟ اساساً ایرانیان بودند که سنت اسلامی را تا حد زیادی فقه‌پهیزه کردند. غزالی به عنوان یک ایرانی در این زمینه بسیار موثر بود و دوگانه باطن‌گرایی عرفان ایرانی و ظاهرگرایی فقه اهل سنت را به یکدیگر متصل کرد.

هنگامی که علوم انسانی برای ما کارکرد مورد انتظارش را نداشت، سه گرایش پدید آمد که تلاش داشت این خلأ را پر کند.

۱. تشدید نهضت ترجمه، راهبردی بود که می‌پنداشت ما غرب را به جامعیت نشناخته‌ایم و ضروری است که غرب را به کلی بشناسیم.
۲. بازگشت به بعد از نهضت ترجمه اول که آنها را میتوان نومدرسی‌گرایان دانست، کسانی که باور دارند نهضت ترجمه دوم باعث انقطاع از سنت‌مان شد و باید به دوران پیش از آن بازگشت.
۳. اصل‌گرایان که باور دارند نهضت ترجمه اول نیز بیراهه بوده است و لازم است یونانیات و فحلوئیات را از سنت مدرسی‌مان بیرون بکشیم.

اما من باور دارم که هر سه گروه، خلاف‌آمدی عادتی که ذهن ما دارد، دچار شرق‌شناسی هستند و نسخه تجویزی آنها با سنت ما سازگار نیست و از چشم‌انداز غربی می‌نگرند.